روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵- ۶۶۲۷۲۱۳۰ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir
چهارشنبه • ۲۵ اسفند ۱۳۹۵ • ۱۶ جمادی‌الثانی ۱۴۳۸ • ۱۵مارس ۲۰۱۷ • سال چهاردهم • شماره ۲۸۲۷ • ۲۰ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ • اذان مغرب ۱۸:۳۰ • اذان صبح‌فردا ۴:۵۰ • طلوع آفتاب ۶:۱۴

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

ماجرای عشق و عاشقی میدون

دیشب دقیقا چی شد؟

پوریا عالمی

● جشن بزرگ ایرانیان به خوبی و خوشی با تعدادی کشته، زخمی و مفقودالاثر دیشب برگزار شد. در این جشن سالانه، ایرانیان با گردهمایی و روشن‌کردن آتش و پریدن از روی آن جشن می‌گیرند. خوشبختانه در طول سالیان این آتش‌بازی up to date شده و هم‌اینک یک بته آتش تبدیل به آتش‌زدن یک جنگل شده است، طوری‌که الان از روی کره ماه دوتا چیز معلوم است. یکی دیوار چین و یکی هم شعله چهارشنبه‌سوری ایرانیان. یکی از سنت‌های خوب چهارشنبه‌سوری کوزه‌شکستن بوده که شب چهارشنبه‌سوری مردم یک کوزه را از روی بوم به زمین انداخته و می‌شکستند. در همین رابطه ایرانیان اصیل نیز دیشب همین کار را کردند، منتها به این موضوع ساده دقت نمی‌کنند که الان خانه‌ها برج است و وقتی از بالا کوزه را می‌اندازی پایین تلفات ایجاد می‌کند. از طرفی سنت دیگر قاشق‌زنی است که به همین مناسبت عده‌ای که با انداختن پارچه‌ای روی سرشان دیشب مشغول قاشق‌زنی بودند، به اتهام تکدی‌گری و خراب‌کردن چهره شهر، از سوی نیروهای شهرداری دستگیر و به خارج از شهر ارسال شدند. در همین رابطه ساختمان پلاسکو گفت: شما که من را سوزاندید، اما کاش من بودم و به عشق شما امروز می‌سوختم. از طرفی پیرزنان و پیرمردانی که قرار بود به مناسبت چهارشنبه‌سوری قصه هزارویک‌شب تعریف کنند بر اثر صدای مواد منفجره، در اوج خداحافظی کردند و به قصه‌ها پیوستند. همچنین بابای سوفیا با تریلی سرشار از ترقه و بمب و فشفشه و ... در مرز دستگیر شد که اول فکر کردند داعش است و قصد بمب‌گذاری دارد، اما بعد معلوم شد بابای سوفیاست و قصد تفریح در چهارشنبه‌سوری داشته است.

در پایان اعلام شد مردمی که برای خرید آجیل مشکل‌گشا مراجعه کرده بودند، در مواجهه با قیمت آجیل، مشکل جدیدی برایشان درست شد و سکته کردند.

وصیت: سوفیا... عشق من... زردی تو از من... سرخی من از تو... همین یک بته نور کوچک برای سرگرمی ما بس نبود که جنگ را شروع کردی؟

عاشق ترکیده تو؛ میدون دوم

کارتون خواب

علی میرایی
instagram.com/alimiraee

نوبخت: رسانه ملّی شبیه ایجاد نکند

مهر خرد

واقعیت‌های فراموش‌شده

مهرزاد دانش

اگر پیگیرانه اهل تماشای فیلم‌های خارجی باشید، حتما به آثاری برخورده‌اید که داستانشان از روی رویدادی واقعی یا عملکرد اشخاصی واقعی اقتباس شده است. امسال هم سینمای جهان از این رویکرد فارغ نبود و تعداد قابل‌توجهی از این سنخ فیلم‌ها ساخته و نمایش داده شد و برخی از آنها (فارغ از ضعف و قوت سینمایی) بسیار هم مطرح و در اسکار اخیر هم نامزد یا برنده اعلام شدند. فیلم «سالی» (کلینت ایستوود) درباره یک خلبان متهور و ماهر است که چند سال قبل هواپیمای مسافربری در آستانه سقوط روی نیویورک را روی آب‌های رودخانه هادسون فرود آورد و جان ۱۵۰ نفر مسافر را نجات داد. فیلم Loving (جف نیکولز) درباره ازدواج مردی سفیدپوست با دختری سیاه‌پوست در دهه ۱۹۵۰ است که خلاف مقررات وقت ایالت ویرجینیا بود و کارشان به تبعید و محاکمات دادگاهی رسید. فیلم جکی (پابلو نارین) درباره موقعیت ژاکلین کندی بعد از ترور همسرش است. فیلم Hidden Figures (تئودور ملفی) درباره سه زن رنگین‌پوست کارمند ناساست که در دهه ۱۹۶۰ توانستند با اتکا بر بضاعت علمی و روحیه جسور خود علیه مناسبات نژادگرایانه سازمانی اقدام کنند و مراتب شغلی و حرفه‌ای بالایی را به دست آورند. فیلم Hacksaw Ridge (مل گیبسون) درباره یک سرباز ضدخشونت در میانه نبرد اوکیناوا بین آمریکا و ژاپن است که یک‌تنه توانست بدون حمل هیچ سلاحی علیه دشمن، جان بیش از ۷۵ نفر از هم‌رزمانش را نجات دهد. فیلم Lion (گرت دیویس) درباره جوانی هندی‌الاصل است که از پنج‌سالگی در دهه ۱۹۸۰ نزد خانواده‌ای استرالیایی پرورش یافته و حالا پیگیرانه دنبال خانواده هندی خود در سرزمین پهناور هند می‌گردد؛ جایی که در محفوظات خاطره‌اش چندان شفاف نیست. همه این فیلم‌ها براساس اتفاقات واقعی و آدم‌های واقعی ساخته شده‌اند و در پایان اثر نیز، با نمایش فیلم یا تصاویر واقعی و مستند این شخصیت‌ها، حس دراماتیک مخاطب به فضایی واقعی پیوند می‌خورد. اینکه این فیلم‌ها هرکدام چقدر با قواعد و خلاقیت‌های سینمایی همراه هستند یا نه، بحثی مربوط به تحلیل فیلم است که جایش اینجا نیست. در این مجال، جای این پرسش در میان است که در سینمای ایران، چقدر فیلم‌ها متکی به حوادث واقعی این‌چنینی هستند؟ درام‌های فیلم‌های ما، چقدر پشتوانه در متن و بطن اتفاقات حتی معمولی، اما واقعی جامعه دارند؟ ما هم دانشمندان، خلبانان، رزمندگان، خانواده‌های رجال سیاسی، آتش‌نشانان، معلمان، زوج‌های عاشق، مدیران، کارگران و... فراوان داریم که مقاطعی از زندگی شخصی یا شغلی یا خانوادگی‌شان، ظرفیت زیادی برای تبدیل‌شدن به فیلم سینمایی دارند؛ ولی متأسفانه، همه این بضاعت‌های دردسترس، مورد غفلت قرار می‌گیرد و به‌جز عناوینی معدود، اغلب فیلم‌ها تبدیل به یک فضای تولید انبوه از کلیشه‌های موفق سینمایی چند سال اخیر می‌شوند و در گرته‌برداری از مثلا آثار فرهادی، آبیار و روستایی، با هم رقابتی نفس‌گیر می‌گذارند و سرآخر هم چیزی عرضه می‌دارند که نه شباهتی به منبع تقلیدشان دارد و نه اصالتی در فردیت هنرمندانه‌ای که باید در فیلم یک سینماگر متبلور شود.

آیا می‌توان امید داشت که سال بعد همین موقع اواخر سال، از فیلم‌هایی ایرانی نام ببریم که براساس موقعیت‌های واقعی و مستند جامعه ساخته شده‌اند؟ پاسخ مثبت به این سؤال، در گرو پویایی سینماگران و خروجشان از تقلید و تنبلی، ترویج فرهنگ اقتباس موقعیتی-واقعی در بین مردم و هنرمندان و حمایت‌های مقتضی متولیان از این فراگرد خواهد بود.

مشتری کافه خیابان وسط

کافه تعطیل بود

مهرداد حجتی

● با عجله خودم را به کافه رساندم تا به رسم معمول گذشته با دست‌چپی و دست‌راستی دور هم جمع شویم و گپی بزنیم. دست‌راستی برای تعطیلات نوروز از مسکو بازگشته و دست‌چپی هم از عزلت ناخواسته. اما پشت شیشه تابلویی آویزان کرده بودند که «کافه تا بعد از تعطیلات نوروز تعطیل است»! دست‌راستی گفت تعطیلات را با هم برویم مسکو. دست‌چپی گفت کاش پیشنهاد تازه می‌دادی و من به سفر زودهنگام کافه‌چی فکر کردم که برنامه امروز ما را به هم ریخت. چاره‌ای نیست می‌گذاریم برای بعد از تعطیلات. پیشاپیش نوروزتان مبارک.

پیشنهاد فردا

● در آبان‌ماه، گروهی از جراحان قلب اروپا و آمریکا به ایران آمدند و در بیمارستان شهید لواسانی، کار معاینه و جراحی کودکان بیمار را انجام دادند. به گفته یکی از مسئولان بیمارستان شهید لواسانی، این تیم خبره پزشکی براساس دعوتی که از سوی بنیاد خیریه پزشکی «نیک‌ورزی شریان» انجام شده، به کودکان بیمار، خدمات مشاوره‌ای و درمان به صورت رایگان داده‌اند: «فعلا آنها به کشورهای خود بازگشته‌اند، اما به احتمال قوی، بعد از تعطیلات نوروزی فروردین‌ماه به ایران خواهند آمد و در همین بیمارستان به ارائه خدمات رایگان مشغول خواهند شد». اگر قرار باشد آنها در سال ۹۶ بار دیگر به ایران سفر و در این بیمارستان حضور پیدا کنند، بهتر است والدین کودکان بیمار، از همین حالا به فکر تکمیل پرونده پزشکی فرزندان خود و ارائه آن به بیمارستان موردنظر باشند.

● نخستین نشریه «دانش‌آموز برای دانش‌آموز» در تهران منتشر شد. این نشریه که درحال‌حاضر با نام «نیمکت سفید دانش‌آموزی» شماره صفر خود را منتشر کرده، قرار است از این پس هر ماه موضوعی را از زاویه دید نوجوانان دانش‌آموز برای مخاطبی در رده سنی خودشان بازگو کند. دانش‌آموزان مجتمع آموزشی راه رشد برای تهیه این شماره، مصاحبه‌ها، گزارش‌ها و عکس‌ها و طرح‌های خود را از حادثه پلاسکو تهیه و در قالب یک ویژه‌نامه هشت‌صفحه‌ای با عنوان «پلاسکوسوری» منتشر کرده‌اند. نیمکت سفید اولین نشریه دانش‌آموز برای دانش‌آموز محسوب می‌شود که از سوی مجتمع آموزشی راه رشد و به سردبیری سعید برآبادی و تحریریه‌ای دانش‌آموزی با مدیریت هنری سامان محمدی منتشر شده است.

نکته

که جان دارد و جان شیرین خوش است

اسماعیل کهرم
بوم‌شناس

● ماهی‌های قرمز در تشت‌ها و لوله‌ها و تنگ‌ها، در هم می‌لولند. ماهی‌فروش‌ها کار خود را آغاز کرده‌اند؛ از دانه‌ای دو هزار تومان، تا آخرین روزهای اسفند که ماهی قرمز گران و گران‌تر می‌شود. یکی، دو روز بعد از سال تحویل، اگر به ماهی‌فروش سری بزنید، همین ماهی‌ها را دانه‌ای ۵۰۰ تومان می‌فروشد. در تشت‌ها، تلفات ماهی‌ها آغاز شده، این سرانجام آنهاست بی‌آنکه خودشان خبردار باشند. مرگ، سرنوشت ماهی‌های قرمز نبوده است، ماهی‌هایی که بومی قنات‌های چین بوده‌اند و سال‌ها قبل از خاور دور به ایران آمده و از اینجا به اروپا رفته‌اند. این ماهی‌ها به‌طور معمول، عمری سی‌وچند ساله می‌توانند داشته باشند اگر ما آنها را برای نوروز در حبس و اسارتِ یک باور غلط درنیاوریم. اگر وقت کردید در اینترنت به تابلوی کمال‌الملک از سفره هفت‌سین نگاهی بیندازید، شکل سنتی و تاریخی سفره هفت‌سین ایرانی‌ها همین است دیگر! و در این تابلو چه می‌بینید؟ گیاهان و سبزه‌ها را. ماهی که عرب‌ها به آن سمک می‌گویند در سفره هست؛ اما به شکل تکه‌ای از همان ماهی سرخ‌کرده‌ای که شب نوروز به‌عنوان غذا می‌خوریم. با این همه اگر به هر دلیلی ماهی قرمزتان را خریده اید، آنها را در تنگ‌های تنگ و باریک نریزید، چراکه به‌سرعت می‌فهمند اسیر شده‌اند و سطح استرس و ناتوانی‌شان بالا می‌رود. سعی کنید یک روز در میان آب تنگ را عوض کنید و غذای مناسبی برایش تهیه کنید. ساده‌اش می‌شود اینکه «به اسیر کن مدارا». البته اسرای سفره هفت‌سین ما فقط همین ماهی‌های قرمز نیستند؛ لاک‌پشت هم آمده، سمندر را هم از لرستان می‌آورند. اینها جان دارند و جان شیرین‌شان را خوش است، چه کسی گفته که مار و سمندر و لاک‌پشت جایی در سفره هفت‌سین ما داشته یا دارند؟ چه کسی به ما اجازه داده حیات وحش خود را این‌طور دستی‌دستی نابود کنیم. سمندر لرستانی گونه‌ای در حال انقراض است که به حمایت و احتیاط و توجه بیشتر ما نیاز دارد نه اینکه بخریم و در کنار خیابان بفروشیمش به بهانه واهی شبِ عید. به جای این کار، به سازمان محیط زیست زنگ بزنید و گزارش بدهید که در فلان خیابان این شهر، دارند آینده ما را، حیات وحش ما را می‌فروشند، خیال‌تان راحت که با این کار، سالِ ۹۶ را خوش‌یمن‌تر خواهید دید.

پرسه

بارم رفت که رفت!

سعید برآبادی

شهرداری دور میدان وثوق، بنر بزرگی نصب کرده که فتوای آیت‌الله مکارم‌شیرازی را درباره دست‌فروشی نشان می‌دهد. این‌طرف و آن‌طرف سی‌متری نارمک هم مأموران سدمعبر ایستاده‌اند با لباس‌های تیره‌رنگ و البته چند مأمور شهرداری لباس‌شخصی هم در حال گشت‌زنی هستند. دست‌فروش‌ها در میان این‌همه، به روش‌هایی کار خود را می‌کنند: گل‌فروش‌ها در کنار درهای باز بانک‌ها دسته‌گل‌ها را برای چندین‌ساعت در دست نگه می‌دارند، روسری‌فروش‌ها دور میدان هفت‌حوض، بسته‌های روسری و شال را ریخته‌اند توی ساکی و بندش را انداخته‌اند دور گردن، لوازم‌التحریرفروش‌ها هم همین‌طور. گاهی در وسط‌های کوچه می‌توان ماشین‌هایی را دید که صندوق عقب خود را بالا زده‌اند و عطر و لباس می‌فروشند. یکی ایستاده دمِ کوچه و کشیک می‌دهد و مشتری می‌فرستد و آن دیگری مشتری‌ها را پرزنت می‌کند که اینها خرید شبِ عید از ترکیه است: «با این قیمت هیچ‌جا پارچه بهتون نمیدن، ما تی‌شرت میدیم ۳۰ تومن». لباس‌شخصی‌ها ماشین موردنظر را رد می‌زنند، خبری می‌دهند به مأمورها. مأمورها ناگهان هجوم می‌آورند، شاید بشود مدارا کرد و کار به ضبط بارشان ختم نشود، اما دعوا راه می‌افتد، مرد حاضر نیست در صندوق ماشین را ببندد و برود ردِ کارش: «واسه چی؟ نمی‌خوام برم! دم خونمه! جرم که نکردم، لباس آوردم و دارم ارزون‌تر می‌فروشم که مردم بتونن بخرن! این جرمه؟» و بحث بدون کلامی ختم می‌شود. مأموران می‌روند. مرد اما نگران است، جای ماشین را عوض می‌کند و دوباره مشغول می‌شود. خبری از سبزه عید هم نیست یا اگر هست به اندازه کفِ دست و قیمت، مثلا پنج هزار تومان. نه عدس، نه جو و گندم، در بهترین حالت همان ارزن است و شاید هم ذرت. به‌همین‌خاطر هم که قیمت‌ها بالا رفته‌اند و دست‌فروش‌ها هم بساطشان از سبزه خالی است: «امسال می‌گویند سبزه خوب نیست و بهتر است در سفره هفت‌سین نباشد، این دیگر چه صیغه‌ای است؟ مگر سبزه بد است برای محیط زیست؟ اینکه آدم به اندازه یک کفِ دست سبزی و آبادانی ایجاد کند و سر سفره بگذارد و دلش حال بیاید بد است؟». اما انگار توصیه‌ها مقبول مردم افتاده و کسی دیگر به دنبال سبزه‌های نوروزی نیست، به‌جای آن مردم افتاده‌اند دنبال سبزه‌های مصنوعی و حتی چینی. عروسک‌هایی با متوسط قیمت ۴۰ تا ۶۰ هزار تومان که سرشان پر است از دانه‌های گندم و اگر آب رویشان بریزی سبز می‌شود! جل‌الخالق! این را پیرمردی می‌گوید که می‌خواهد از دست‌فروش یکی از همین عروسک‌ها را بخرد، اما منصرف می‌شود، راهش را می‌گیرد و می‌رود.

زنِ جوان کمی از پل هوایی را با سبدهای گلش گرفته، اما عابران هرروزه چهارراه سرسبز، او را خوب می‌شناسند. گل‌هایش ارزان و تازه‌اند و معلوم است که از سر ناچاری، چنین کاری می‌کند: «شاید روزی یک‌بار، شاید هم بیشتر. گیر که هست، اما خیلی‌وقت‌ها مراعات حالم را می‌کنند. به آنها گفته‌ام که شوهرم مریض است و نامه از بهزیستی هم دارم، نشانشان داده‌ام و کاری به کارم نداشتند، اما تابستان امسال یک‌بار همه زاروزندگی‌ام که همین چند جعبه گل بود را بردند. دنبالش‌رفتن هم بیهوده بود». می‌پرسم که چرا نمی‌رود به مناطقی که دست‌فروشی در آن آزاد اعلام شده؟ از این مراکز خبری ندارد، اما شهرداری فهرستی از خیابان‌های کم‌ترددِ نزدیک به خیابان‌های شلوغ را برای دست‌فروشی اعلام کرده؛ مثلا در منطقه هشت، خیابان دماوند (حدفاصل سبلان تا خیابان آیت)، ضلع جنوبی میدان رسالت و میدان نبوت. زن اما از این جاها خبری ندارد، فقط می‌داند که مشتری‌اش اینجاست و آنجا، محل گذر: «هیچ دست‌فروشی حاضر نمیشه اونجاها بره، اونجاها پَرتَن. این کار رو می‌کنن تا اونجا شلوغ بشه، به نفع کسبه‌اش». بازار عید شلوغ است و مردم، بی‌پول. خرید، از دست‌فروش‌ها آن‌قدر باب شده که از کیف و کفش تا سفره هفت‌سین را کنار خیابان می‌شود خرید اما اگر پای قانون به میان بیاید، مأموران شهرداری می‌توانند جنس دست‌فروش‌ها را ببرند و شبِ عیدی آنها را از کاسبی بیندازند: «یه‌بار که بارم رو برده بودن، تا دادگاه هم رفتم، گفتم خلافی نکردم، یه مشت شمع و مشک عنبر فروختم. قاضی به حرفام گوش نداد، گفت که قانون شهرداری‌ها، به مأموران شهرداری اجازه داده تا با هرگونه سدمعبر از جمله دست‌فروشی مقابله کنن و برای این کار نه نیازی به دستور قضائی هست و نه منِ مال‌باخته می‌تونم ادعای خسارت کنم، خلاصه بارم رفت که رفت». در برگشت، پرایدِ لباس‌فروش، دیگر در کوچه نیست، بنر شهرداری اما هنوز دور میدان است.